

بررسی دلالت حدیث غدیر بر مشروعیت سیاسی الهی در نظام امامت

دریافت: ۹۵/۱۰/۳۰ تأیید: ۹۶/۳/۲۵ غلامرضا بهروزی لک* و عباس مقدادی داودی**

چکیده

بعد از رحلت حضرت رسول ﷺ مسأله امامت و جانشینی ایشان، از مباحث مهم و اختلاف‌برانگیز میان فرقه‌های اسلامی گردید و جواب این سؤال که مشروعیت آن جانشین، توسط چه کسی و از کجا مورد تأیید قرار می‌گیرد، بحث برانگیز و چالشی‌تر شده است. مقاله حاضر بررسی دلایل نقلی مشروعیت الهی امام در کلام شیعی بر اساس حدیث متواتر غدیر است. موضوع این پژوهش از روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد فقه الحدیث در کلام نقلی به بررسی مسأله پرداخته است. بر اساس دلالت حدیث غدیر، کلمه مولی در حدیث، به معنای اولی به تصرف بوده و بر اساس نزول آیه تبلیغ و محتوای دستوری آن، دلالت بر ابلاغ پیام الهی دارد که در صورت عدم ابلاغ، رسالت‌شان ناقص خواهد ماند و با ابلاغ امامت امیرالمؤمنین ۷، آیه اکمال نازل شده و بر اساس محتوای آیه، دین کامل، نعمت تمام و خداوند هم به آن دین راضی شده است و این که همه آن افعال، همراه با ضمائر متکلم از جانب خداوند نازل شده می‌توان دریافت که مشروعیت مقام امام و نصب امیرالمؤمنین ۷ از جانب خداوند می‌باشد و پیامبر اکرم ﷺ هم بر اساس وظیفه‌ای که داشتند، این مسأله را به همگان اعلام نمودند.

واژگان کلیدی

نظام امامت، کلام نقلی، مشروعیت سیاسی، حدیث غدیر

* دانشیار دانشگاه باقر العلوم 7: blak@bou.ac.ir

** دانش‌آموخته سطح سه حوزه علمیه قم: abbas.meghdadi@yahoo.com

مقدمه

بحث امامت از جمله مباحثی است که از آغاز بعثت پیامبر اکرم ﷺ شروع و همچنان ادامه دارد و باعث به وجود آمدن فرقه‌های مختلف در اسلام گردیده است. در مباحث مختلف آن از جمله «وجوب نصب امام»، «ویژگی‌های امام» و «راه‌های تعیین امام»، موضع‌گیری‌های متفاوتی از طرف بزرگان اهل سنت و بزرگان امامیه صورت گرفته و اختلافات عمیقی میان آنها وجود دارد که هر کدام از این دو گروه، اختلافات را بر اساس مبنا و چارچوب‌های کلامی خود دنبال می‌نمایند.

از آنجا که پیامبر اکرم ﷺ خاتم پیامبران الهی هستند و بعد از ایشان هیچ پیامبری از طرف خداوند برای هدایت مردم مبعوث نشده است، دین اسلام خاتم ادیان می‌باشد و تا روز قیامت پابرجا خواهد بود. لذا بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ باید فردی به عنوان جانشین تعیین شود تا ادامه‌دهنده راه ایشان، هادی و مبلغ و مبین دین باشد. البته کتاب‌های فراوانی در دفاع از عقاید امامیه به رشته تحریر در آمده، اما تبیین آیات و روایات موجود در باب خلافت بلافضل و فضیلت حضرت امیرالمؤمنین ﷺ بیشترین مباحث این کتب را شامل می‌شود و کمتر به این مسأله که نصب امام، الهی می‌باشد و نه مردمی، پرداخته شده است. حال در این پژوهش، با توجه به حدیث غدیر - البته پس از بررسی سندی و محتوایی این حدیث - وجوه دلالت این حدیث شریف بر مشروعیت الهی امامت از طریق جعل و نصب امام مورد بررسی قرار گرفته و تبیین می‌شود.

مفهوم‌شناسی

مشروعیت

«مشروع»، از ریشه شرع، بر وزن مفعول؛ یعنی آنچه که موافق شرع باشد، چیزی که طبق شرع جایز باشد (معین، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۴۱۴۴). صاحب «العین» می‌نویسد: «شرع به فتح شین، به جایی که آب وارد می‌شود را گویند و «مشرعة الماء»؛ یعنی محلی که به آسانی بتوان از آن آب نوشید و شریعت، چیزیست که خداوند در امر دین برای بندگانش در نظر گرفته است» (خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۵۲). نویسنده کتاب

«معجم مقاییس»، ذیل واژه شرع می‌نویسد: «چیزی که در امتداد خود آغاز می‌شود همانند مجراهای آب و به همین خاطر، شرعه و شریعت از آن مشتق شده‌اند» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۲۶۲). شریعه، شرع و مشرعه بنا به گفته «لسان العرب» به موضعی گویند که از آنجا به سوی محل آب روانه شوند. از این رو، آن چه خداوند برای بندگان وضع نموده؛ از صوم و صلوات و حج و نکاح و... شریعت گویند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۱۷۵؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۳۵۲).

اما در اصطلاح، واژه مشروعیت در متون سیاسی رایج، معادل واژه «Legitimacy» می‌باشد که این واژه از ریشه لاتینی «Leg» یا «Lex»، به معنای قانون گرفته شده است (حق شناس، ۱۳۸۱، ص ۹۱۸). کلمه مشروعیت، هر چند از ماده شرع اشتقاق یافته، اما معنایی که از آن در علم سیاست اراده می‌شود، غیر از معنایی است که واژه شرع و مشروع در حوزه دین‌داری دارند. به عبارت دیگر، مشروعیت در حوزه سیاست به معنای مطابق با شرع و مشروع در چارچوب دین خاص نیست، بلکه اعم از آن بوده و معنای حقانیت و صلاحیت از آن اراده شده است؛ مثلاً وقتی در چارچوب نظام سیاسی، از مبانی مشروعیت آن سؤال می‌شود، منظور از مشروعیت، شرعی بودن و مطابق با شرع بودن آن حکومت نیست (داراب‌کلایی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۶).

اساس بحث مشروعیت را این نکته تشکیل می‌دهد که چون انسان موجودی مختار و صاحب اراده است، کسی نمی‌تواند بدون پشتوانه قانونی، اراده و اختیار او را محدود کند. نکته اساسی در تشکیل حکومت، کنترل آزادی‌های فردی و اجتماعی افراد جامعه است. حال به محض اعمال قدرت دولت برای محدود کردن بعضی از آزادی‌های انسانی، این سؤال مطرح می‌شود که چرا باید مردم از دولت اطاعت کنند و چرا قوانین حکومتی را محترم بشمارند؟ نکته اصلی در بحث مشروعیت در پاسخ به این سؤال نهفته است که چرا و چگونه و با داشتن چه خصوصیتی، اعمال حاکمیت و قدرت از طرف گروهی جایز است و آن گروه، مجوز اعمال قدرت و حاکمیت پیدا می‌کنند و خود را در وضع قوانین و اجرای آن ذی‌حق می‌دانند؟ در لحظه‌ای که توسط حکومت‌ها، قدرت اعمال می‌شود، درست در همان زمان، سؤال از مجوز این اقدام است و این در

واقع سؤال از مشروعیت است. به عبارت دیگر، حقیقت حکومت در اعمال قدرت ظاهر می‌گردد و در همین نقطه، مشروعیت حکومت مطرح می‌شود (لاریجانی، ۱۳۷۲، ص ۵۱).

از این رو، مشروعیت همان حقی است که حاکم، پیش از اعمال قدرت باید از آن برخوردار باشد؛ یعنی لازم است که دارای حق ولایت و سرپرستی و مجوزی واقعی باشد تا بتواند در شؤون دیگران دخالت کند (کریمی والا، ۱۳۸۷، ص ۷۰). پس می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که مشروعیت به معنای ولایت‌داشتن و حق حکومت از طرف کسی که دارای حاکمیت مطلق و ولایت حقیقی است، می‌باشد که او خداوند واحد قهار است.

ضرورت وجود امام در نظام امامت

همه فرق اسلامی بر ضرورت وجود امام یا خلیفه اتفاق نظر دارند. اکثر اهل تسنن همچون «اشاعره» و «اهل حدیث» و گروهی از «معتزلیان بصره»، این ضرورت را شرعی (قاضی عبدالجبار ۱۹۶۲م، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۹) و در مقابل، برخی دیگر از معتزله و نیز همه شیعیان این ضرورت را عقلی می‌دانند (حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۴۸). مهم‌ترین دلیل عقلی که ضرورت وجود امام در جامعه را ثابت می‌نماید، همان دلیلی است که اثبات‌کننده لزوم وجود پیامبر در جامعه است (همان)؛ از آن جهت که وجود امام و نصبش از سوی خداوند، لطف در حق بندگان است. بر این اساس، حضور امام منصوب از سوی خداوند در جامعه، زمینه‌ساز رسیدن به کمال و سعادت انسان می‌شود و از آنجایی که لطف، بر خداوند واجب است؛ چون مستلزم حصول غرض و هدف الهی از آفریدن مخلوقات است، لذا وجود و نصب امام در بین بندگان لازم و ضروری می‌باشد (طوسی، ۱۴۰۶ق، ص ۲۲۱؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۴۸).

علی‌رغم اتفاق متکلمان مسلمان در ضرورت وجود امام، در وجوب نصب امام که آیا بر خداوند واجب است یا بر مردم، اختلاف نظر وجود دارد. نقطه جدایی شیعه از تمامی فرق اهل تسنن در این است که علمای شیعی معتقدند که بر خداوند واجب

است که برای جامعه اسلامی امام تعیین نماید. به بیان دیگر، حکمت و لطف الهی مقتضی وجود امام در جامعه است و تنها مرجع ذیصلاح در این عرصه خداوند است. در مقابل، اهل سنت امامت را امری زمینی و آن را محدود به امورات سیاسی نموده و این مسأله را از فروع فقهی دانسته‌اند. لذا این وجوب را مربوط به مردم و اهل حل و عقد می‌دانند و جایگاهی را برای خداوند در انتخاب امام قائل نشدند (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۳۲۸).

بنابراین، متکلمان امامیه به اتفاق معتقدند که امامت از اصول اعتقادی و یک مسأله کلامی و عقیدتی است. همان‌گونه که نبوت از مسائل مهم اعتقادی، بلکه پایه دین را تشکیل می‌دهد و فعل خداوند است، امامت نیز به مقتضای رحمت الهی، فعل خداوند می‌باشد. بنابراین، نصب امام بر خداوند واجب است و با التفات و عنایت به ادله عقلی و نقلی فراوان، امامت از دیدگاه مکتب تشیع، منصبی الهی است که به امر خدا و توسط پیامبر ۹ معرفی و اعلان می‌گردد.

روش‌شناسی بحث

مسأله مشروعیت امام، یکی از مباحث علم کلام و ذیل مبحث کلام سیاسی بحث می‌گردد. همان‌گونه که علم کلام در اثبات مسائل مختلف از چند روش استفاده می‌نماید، کلام سیاسی نیز چندروشی می‌باشد و از کلام عقلی و کلام نقلی بهره‌مند می‌شود. کلام عقلی، به مسائلی گفته می‌شود که در استنباط و استدلال بر آن، صرفاً از مقدمات عقلی استفاده شده است و اگر فرضاً به نقل استناد شود، به عنوان تأیید و ارشاد حکم عقل می‌باشد؛ مانند مسائل مربوط به توحید و نبوت، اما در مقابل، کلام نقلی مربوط به مسائلی است که هرچند از اصول دین است و باید به آنها ایمان داشت، ولی نظر به این‌که این مسائل فرع بر نبوت است، در استدلال بر آنها، از وحی الهی یا روایات پیامبر و ائمه معصومین : استمداد می‌شود؛ مانند امامت و اکثر مسائل مربوط به معاد. البته نباید از این نکته غافل شد که هر یک از نبوت و امامت، دارای دو بعد عامه و خاصه بوده که نبوت و امامت عامه باید به روش عقلی اثبات شوند، اما در

نبوت و امامت خاصه، روش عقلی، چندان جایگاهی ندارد و می‌بایست از روش نقلی بهره گرفت. بنابراین، روش علم کلام، عقلی نقلی است و اصولاً استنباط، کار عقل می‌باشد، ولی منابع استنباط، عقل و نقل می‌باشند و متکلم از بدیهیات عقلی، آیات قرآن و روایات معتبر استفاده می‌نماید.

مسأله مشروعیت سیاسی مقام امامت در این پژوهش، با تکیه بر کلام نقلی می‌باشد که تحلیل آن ادله نقلی با رویکرد فقه الحدیث بوده است. با استناد به حدیث غدیر و بررسی سندی و محتوایی آن حدیث، سرانجام وجه دلالت این حدیث بر مشروعیت الهی نصب مقام امام فهمیده می‌شود.

بررسی وجوه دلالت حدیث غدیر بر مشروعیت الهی امامت

آنچه در اینجا به عنوان حدیث غدیر مطرح می‌شود، اصل واقعه مهم غدیر خم است که بزرگان امامیه و اهل سنت بدان معتقدند و این واقعه را در کتاب‌های خود به گونه‌های متفاوتی نقل کرده‌اند.

نقل واقعه غدیر

پیامبر اکرم ﷺ در سال دهم هجری قصد زیارت خانه خدا را کردند و برای همراهی آن حضرت، اعلان عمومی شد و جمعیت کثیری در معیت و همراهی ایشان راهی مکه شدند که از این سفر رسول خدا ﷺ به «حجة الوداع» تعبیر می‌شود. در روز پنج‌شنبه، هجده ذی‌حجه در مسیر برگشت به مدینه، فرشته وحی، آیه تبلیغ^۱ را بر پیامبر اکرم ﷺ نازل کرد. «شیخ مفید» در این باره می‌نویسد:

فانزل جلت عظمته علیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ؛ یعنی فی استخلاف علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین 7 و النص بالامامة علیه «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ». فاكد به الفرض عليه بذلك و خوفه من التأخير الامر فيه و ضمن لذا العصمة و منع الناس منه (مفید، ۴۱۳ق(الف)، ج ۱، ص ۱۷۶).

رسول گرامی اسلام ﷺ در انجام فرمان الهی، بدون هیچ درنگی کاروان حاجیان را

که از اهل مدینه، بصره، مصر و عراق تشکیل شده بود، در منطقه «غدیر خم» متوقف کرد، آنگاه حضرت بر بلندای جهاز شتران که آماده شده بود، رفتند و با صدای رسا سخنان خود را با حمد الهی و شهادت به وحدانیت خدا و رسالت خود آغاز کردند و سپس فرمودند:

ای مردم، زود باشد که دعوت حق را اجابت کنم. از من و شما سؤال خواهد شد، پس شما چه خواهید گفت؟ مردم گفتند: گواهی می‌دهیم که تو پیام الهی را رساندی و ما را پند و اندرز دادی و در این راه از هیچ کوششی دریغ نداشتی، پس خداوند تو را پاداش نیکو دهد.

[آنگاه حضرت فرمودند:] من پس از خود چیزی را به‌جا می‌گذارم که اگر بدان تمسک کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید، کتاب خدا و عترت و اهل بیت و این دو از هم جدا نمی‌گردند تا بر من در کنار حوض وارد شوند. [سپس حضرت با صدایی رسا فرمودند:] *الست اولى بکم من انفسکم؟* همه جواب مثبت دادند. آنگاه حضرت، بازوی امیرالمؤمنین 7 را گرفت و آنچنان بالا برد و همه دیدند و در همین حال فرمود: *فمن کنت مولاه، فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله* (ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۲۹۷؛ احمد بن حنبل، بی‌تا، ج ۵، ص ۳۴۷؛ حاکم نیشابوری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۱۰؛ نسائی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۳۱).

حضرت نماز ظهر را اقامه کردند و آنگاه امر کردند تا مردم این مقام عظمی را به ایشان تبریک گویند و درباره «عمر» نقل شده است که او مسرت و شادمانی خود را در این امر، این‌چنین اظهار کرد: «بخ بخ یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة» (قندوزی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۴۹؛ ابن حنبل، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۸۱، ابن مغزلی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۷). در این هنگام «حسان» خدمت پیامبر 9 آمد و شعری در مدح علی بن ابی طالب 7 سرود.

آنچه که از این ماجرای بسیار مهم گذشت، واقعه‌ای است که مورد تسالم بزرگان امامیه است و این حدیث شریف را با حفظ تمام جزئیات و مقدمات و مؤخرات نقل

کرده و به دفاع از آن پرداخته‌اند (مفید، ۱۴۱۳ق(الف)، ج ۱، ص ۱۷۵؛ سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۳۰؛ صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۳۸؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۸۹).

سند حدیث غدیر

حدیث غدیر از جمله احادیثی است که به صورت متواتر نقل شده است (ابن قتیبه، بی تا، ص ۲۱؛ ابن سعد، بی تا، ج ۱، ص ۲۴۵)؛ چنانکه «ذهبی» در کتاب «سیر اعلام النبلاء» به متواتر بودن حدیث غدیر اعتراف کرده و بیان می‌کند: «هذا حدیث حسن عال جداً و متنه متواتر» (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۸، ص ۳۳۵). این حدیث همانند غزوات نبی اکرم ^۹، به گونه‌ای در صفحات تاریخ ثبت و ضبط شده که قابل تردید نیست و لکن مخالفان مکتب اهل بیت : درصدد هستند به هر صورتی که شده این دلیل محکم و متقن را مورد خدشه قرار دهند؛ به گونه‌ای که حتی بعضی از متکلمان اهل سنت خواسته‌اند در اصل این واقعه مهم تاریخی تردید کنند (ایجی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۳۶۱) تا بلکه مانع از اثبات امامت و ولایت امیرالمؤمنین ^۷ شوند، لکن وجود این حدیث شریف از مسلمانات تاریخی است و اکثر محدثان با گرایش‌های مذهبی مختلف ناقل این حدیث بوده‌اند و نه تنها در میان صحابه پیامبر اکرم ^۹ صد و ده تن این حدیث را نقل کرده‌اند، بلکه در هر طبقه‌ای از طبقات، رجال بزرگ علمی و محدثین بوده‌اند که به این حدیث نظر داشته و آن را نقل نموده‌اند (امینی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۱).

بنا بر نقل صاحب «الغدیر»، این حدیث را «احمد بن حنبل» از ۴۰ طریق، «محمد بن جریر طبری» از ۲ طریق، «جزری مقری» از ۸۰ طریق، «ابن عقده» از ۱۰۵ طریق، «ابوسعید سجستانی» از ۱۲۰ طریق، «ابوبکر جعابی» از ۱۲۵ طریق (همان، ص ۳۹) و «ابوالعلاء همدانی» از ۲۵۰ طریق (همان، ص ۱۴۹) نقل کرده‌اند. از جمله کسانی که راوی این حدیث بوده‌اند، عبارتند از «محمد بن اسماعیل بخاری»، «بخاری، بی تا، ج ۴، ص ۱۹۳-۳۷۵/۱»، «احمد بن حنبل»، «احمد بن حنبل، بی تا، ج ۴، ص ۲۸۱»، «محمد بن یزید قزوینی»، «ابن ماجه، بی تا، ج ۱، ص ۴۵»، «ابو عیسی ترمذی»، «ترمذی، ۱۴۰۳ق،

ج ۵، ص ۲۹۷)، «ابن عساکر»، (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۴۲، ص ۱۸۸-۱۸۷) «ابن کثیر»، (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۵، ص ۲۳۳-۲۲۸) و ...

دلالت حدیث غدیر بر مشروعیت الهی امام

بعد از دقت و بررسی پیرامون حدیث غدیر، به این نکته اساسی پی می‌بریم که تمام بودن استدلال درباره نصب الهی امامت و رهبری امام علی ۷ توسط این حدیث، دائرمدار لفظ «مولی» است. اگر لفظ مولی به معنای «اولی» باشد، دلالت حدیث بر امامت حضرت امیر ۷ واضح و آشکار است، ولی اگر معنای دیگری برای مولی احتمال داده شود، در اثبات امامت حضرت امیر ۷ به این حدیث شریف، خلل ایجاد می‌شود. برای اثبات مدعای خود باید در صدد اثبات این مطلب بود که مراد از مولی در حدیث غدیر، تنها «اولی به تصرف» و یا «سرپرستی و رهبری» باشد و برای رسیدن به این هدف می‌بایست سه مرحله طی شود:

مرحله اول: دلالت لفظی و وضع «مولی». **مرحله دوم:** شواهد موجود در حدیث و **مرحله سوم:** شواهد خارجی پیرامون حدیث غدیر.

با بررسی هر سه مرحله به این نتیجه نهایی خواهیم رسید که حدیث غدیر دلالتی آشکار بر امامت و نصب الهی این مقام برای حضرت امیرالمؤمنین ۷ دارد.

مرحله اول: دلالت و وضع لغوی

«مولی» بر وزن مَفْعَل که به معنای اولی، صاحب اختیار و سرپرست می‌باشد (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۵۷؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۴۱) و در قرآن به همین معنا، چنین آورده است: «... مَا وَآؤَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (حدید(۵۷): ۱۵)؛ ... مقصدتان آتش است که آن (سزاوار) سرپرستی شماست و بد فرجامی است.

متکلمین پیرامون همین آیه، «مولی» را به اعتبار معنای لغوی و به معنای «ولیکم» و یا «اولی بکم» معنا کرده‌اند (حلبی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۱۴؛ مفید، ۱۴۱۳ق(ب)، ص ۲۷؛ امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۶۱۵).

«فخر رازی» در تفسیر خود از «کلبی»، «زجاج»، «فراء» و «ابی عبید»، نقل می‌کند که

معنای مولی، اولی بکم است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۹، ص ۴۵۹). «سیوطی» نیز مولی را در ذیل همین آیه به معنای «اولی بکم» گرفته است (سیوطی، ۱۴۱۶ق، ص ۵۴۲). «شیخ مفید» و «سید مرتضی» (مفید، ۴۱۳ق(ب)، ص ۴۰؛ سید مرتضی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۶۸) هم مولی را به معنای «اولی به تصرف» گرفته‌اند. از اهل سنت کسانی که مولی را به معنای اولی گرفته‌اند عبارتند از «بخاری»، «بخاری»، (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۶، ص ۵۷)، «زمخشری»، «زمخشری»، (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۴۷۶)، «طبری» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۷، ص ۱۳۱) و «ابن جوزی» (ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۲۳۴). «ابن اثیر» در یک جمله کوتاه «مولی» را این گونه تعریف می‌کند: «کل من ولی امر او قام به فهو مولاه ولیه» (ابن اثیر، ۱۳۶۷ق، ج ۵، ص ۲۲۸)؛ هر کس که سرپرستی کاری را به او واگذار کردند، پس او بر انجامش اولویت دارد.

«تفتازانی» با این که معانی دیگر را برای مولی مطرح می‌کند، ولی معنای شایع نزد عرب را «اولی» می‌داند و چون با پذیرش معنای «اولی» برای لفظ مولی، دلالت حدیث غدیر برای امامت حضرت امیر 7 تمام می‌شود، به ناچار ادعا به عدم تواتر حدیث کرده است (تفتازاتی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۲۷۴، ۲۷۳). نتیجه مرحله اول این شد که لفظ مولی دلالت بر معنای «اولی» دارد و لذا حدیث غدیر، مدعای امامیه را در اثبات امامت حضرت امیر 7 تثبیت می‌کند.

مرحله دوم: شواهد موجود در حدیث غدیر
در مرحله دوم با ارائه شواهد محکم ثابت می‌شود که مراد نبی مکرم اسلام 9 از لفظ مولی، تنها اولی به تصرف است و ایشان نمی‌توانند معانی دیگری را اراده کرده باشند.

الف) صدر حدیث

رسول خدا 9 قبل از این که اشاره‌ای به معرفی امیرالمؤمنین 7 بنماید، از حاضرین اقرار گرفتند و فرمودند: «الست اولی بکم من انفسکم»؛ آیا من سزاوارتر بر شما از خود شما نیستم؟ همگی گفتند: آری و با این اقرار گرفتن به این آیه مبارکه اشاره داشتند: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب (۳۳): ۶).

آنچه از این آیه استفاده می‌شود این است که پیامبر در همه مواردی که از طرف دین اسلام برای مردم، ولایت و حق تصرف ثابت شده است، نسبت به مردم، اولی به خودشان است؛ یعنی حق ولایت پیامبر ﷺ و اعمال تصرف از ناحیه ایشان در کلیه امورات مردم، مقدم بر حق خود مردم می‌باشد. آنگاه حضرت با «فاء» تفریع جمله معروف خود را عطف بر همین جمله کرده و فرمودند: «فمن كنت مولاه فهذا علي مولاه». همین استعمال فاء تفریع و عطف بر جمله سابقه دلالت بر این دارد که جمله سابق، مفسر معنای حدیث غدیر است؛ به این معنا که پیامبر ﷺ این چنین اراده فرمودند که همان مقامی را که خداوند به من عنایت کرده تا سرپرست شما باشم، همان مقام برای علی بن ابی طالب 7، بعد از من ثابت است (مفید، ۱۴۱۳ق(ب)، ص ۳۱؛ سید مرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۴۴؛ صدوق، ۱۴۰۳ق(الف)، ص ۷۳؛ حلبی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۱۵؛ اسکافی، ۱۴۰۲ق، ص ۲۱۵). مردم هم با امیرالمؤمنین 7 به فرمان رسول خدا ﷺ با استناد به همین معنا بیعت نموده و با لقب «امیرالمؤمنین» بر آن حضرت سلام داده و به ایشان تبریک گفتند و اشعاری نیز در این زمینه در همان مکان سروده شد.

«شیخ صدوق» پیرامون حدیث غدیر بیان دقیقی دارد که جا دارد بدان اشاره‌ای شود. ایشان بعد از دسته‌بندی روایات غدیریه، دو دسته اخبار را ذکر می‌کند که یکی اخباری است که تمام مسلمین بر آن اتفاق نظر دارند و لکن مخالفین امامیه معنای ظاهری را رها کرده و معنای خلاف ظاهر را تأویل کرده‌اند و دسته دوم اخباری هستند که مخالفین قبول ندارند. آنگاه می‌فرماید:

إنا و مخالفینا قد روینا عن النبی ﷺ أنه قام یوم غدیر خم و قد جمع المسلمین فقال: أیها الناس أ لست أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟ فقالوا: اللهم بلی: قال ﷺ: فمن كنت مولاه فعلى مولاه فقال اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.

ایشان می‌نویسند ابتدا می‌بایست در روایتی که مورد اتفاق است، نظر کرد و جواب داد که چرا پیامبر ﷺ فرموده است: «أولی بالمؤمنین من أنفسهم»، آنگاه در کلمه مولی که در جمله «فمن كنت مولاه فعلى مولاه» آمده دقت نظر شود. سپس می‌گوید: «و نظرنا

فيما يجمع له النبي ﷺ الناس و يخطب به و يعظم الشأن فيه فاذا هو الشيء لا يجوز ان يكونوا علموا فكرره عليهم و لا شيء لا يفيدهم بالقول فيه معنى لان ذلك في صفة العايب و العيب عن رسول الله ﷺ منفي». نظر اين بزرگوار اين است که همان روايتی که بر آن اتفاق نظر وجود دارد، ما را رهنمون می‌سازد که رسول خدا ﷺ در صدد معرفی امام و پیشوای امت اسلامی است؛ چون جمع کردن مردم در آن هوای گرم و سوزان یقیناً برای مطلب مهم و سرنوشت‌سازی بوده است و ممکن نیست حضرت در چنین شرایطی موضوع معلوم و یا نامشخصی را بگوید که از گفتن آن سودی عاید آن مردم نگردد (صدوق، ۱۴۰۳ق(الف)، ص ۶۸).

(ب) ذیل حدیث

پس از جمله «فمن كنت مولاه فهذا علي مولاه» رسول خدا ﷺ فرمودند: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» و این دعا تنها ملائم با ادعای امامیه است که مولی را به معنای اولی گرفته‌اند و این که معتقدند حضرت در صدد معرفی علی بن ابی طالب 7 به عنوان امام و پیشوای امت اسلامی پس از خود بوده‌اند و پس از اعلام آن در حق دوست‌داران و پیروانشان این چنین دعا نمودند.

مرحله سوم: شواهد خارجی پیرامون حدیث غدیر

(الف) آیه تبلیغ

پیامبر ﷺ به همراه جمع کثیری در مسیر بازگشت از آخرین سفر حج بودند که فرشته وحی نازل شد و آیه ۶۷ سوره مائده^۲ را بر آن حضرت نازل کرد. در این آیه خداوند به پیامبرش فرموده که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد. برای این که این آیه شریفه قرینه‌ای محکم برای حدیث غدیر باشد، بیان چند نکته اساسی لازم است:

۱. روایات زیادی در منابع شیعی و اهل سنت وجود دارد که زمان نزول این آیه را واقعه غدیر خم می‌داند (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۹۸؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱، ص ۳۳۲).

۲. آیه شریفه درصدد بیان این مطلب است که پیامی بر پیامبر ۹ نازل شده که آن حضرت از بیان و ابلاغ آن پیام، از مردم خوف دارد؛ البته خوف آن حضرت یقیناً شخصی نبوده است، بلکه تنها وجهی که برای خوف آن حضرت می‌توان احتمال داد که مطابق با شأن و رتبه آن حضرت هم باشد، این است که پیامبر ۹ خوف این را داشت که با ابلاغ آن پیام؛ یعنی معرفی حضرت امیر 7 به عنوان جانشین و امام پس از خود، مردم او را متهم کنند به این که به دنبال منافع شخصی خود است، به همین سبب پیامبر ۹ ابلاغ پیام الهی را به تأخیر می‌انداخت تا زمینه مناسب‌تری فراهم شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۴۸-۴۳).

۳. آن پیامی که پیامبر ۹ مأمور به ابلاغ آن بود، (معرفی حضرت امیر 7) اصل دین یا مجموعه تعالیم دینی نیست؛ چراکه عبارت «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» بی‌معنا خواهد شد. پس آن پیام الهی، بخشی از دین است.

۴. با توجه به این که آیه مزبور در اواخر عمر شریف پیامبر ۹ نازل شده و در آن زمان معارف و احکام دین به صورت کامل از سوی ایشان بیان شده بود، روشن می‌شود پیامی که آن حضرت مأمور به ابلاغ آن بوده است، غیر از آن معارف دینی و احکام عبادی اسلام است که قبلاً بیان فرموده است.

با توجه به نکات یادشده روشن می‌شود پیامی که پیامبر ۹ مأمور به ابلاغ آن بودند، چیزی جز نصب الهی مقام امامت و خلافت حضرت امیر 7 نبوده است (همان).

ب) تبریک و تهنیت

از جمله قرائنی که دلالت بر این دارد که مراد از «مولی» در حدیث غدیر، «اولی بالتصرف» و «سرپرستی» است، تبریک و تهنیتی است که به امر رسول خدا ۹ نسبت به امیرالمؤمنین 7 صورت گرفت. همین موقع است که اصحاب برای تبریک و تهنیت خدمت حضرت امیر 7 می‌رسند و عمر هم آن‌گونه تبریکش را اظهار می‌دارد (ابن حنبل، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۸۱، ابن مغازلی، ۱۴۲۴ق، ص ۶۹؛ حسکانی،

۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۳۹۱؛ سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۳۱؛ اسکافی، ۱۴۰۲ق، ص ۲۱۲). شیخ طوسی در این باره می‌نویسد:

نفس تبریک‌گویی به امیرالمؤمنین ۷ تنها ملائم با ولایت آن حضرت است و معنا ندارد، برای «مولی» معنایی هم‌چون ناصر و محب، مراد کلام نبوی باشد؛ چراکه برای ابلاغ این پیام که علی ۷ را دوست بدانید و یا علی ۷ را یاری کنید، این همه تشریفات لازم نیست و از نحوه برخورد اصحاب و خصوصاً تبریک عمر، به وضوح روشن است که مقام، مقام بیعت و تعهد است و خود آنها هم از لفظ «مولی» اولی به تصرف را فهمیده‌اند که این چنین این مقام را تبریک می‌گویند (طوسی، ۱۴۰۶ق، ص ۳۵۰).

بنابراین، آنچه که از عمل صحابه و مسلمانان صدر اسلام در این مسأله فهمیده می‌شود، این است که آنها منظور از کلمه مولی را «خلافت و اولی به تصرف» استنباط نموده‌اند.

ج) آیه اکمال

در این واقعه مهم تاریخی، پس از آن که رسول خدا ۹ علی بن ابی طالب ۷ را به عنوان امام و جانشین پس از خود در میان آن همه جمعیت معرفی فرمودند، فرشته وحی نازل شد و بخشی از آیه سوره مائده را نازل کرد که عبارت است از: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده (۵): ۳)؛ امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما [بعنوان] دین پذیرفتم. از این آیه چنین استفاده می‌شود که اسلامی مورد رضایت خداوند متعال است که ولایت و رهبری، بر عهده حضرت علی ۷ باشد و با توجه به زمان نزول آیه مزبور، به این نتیجه می‌رسیم که دین خدا با معرفی حضرت علی ۷ به عنوان امام و پیشوای امت اسلامی کامل شد و نعمت الهی تمام گردید. لذا در بعضی روایات آمده که پس از نزول آیه فوق، پیامبر اکرم ۹ سه بار آیه را تلاوت کردند و بعد فرمودند: «إِنَّ كَمَالَ الدِّينِ وَتَمَامَ النُّعْمَةِ وَرَضَى الرَّبُّ بِإِسْلَامِي إِلَيْكُمْ بِالْوَلَايَةِ بَعْدِي

لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (صدوق، ۱۳۹۵ق، ص ۲۷۷؛ طبری، ۴۱۵ق، ص ۴۶۸؛ حسکانی، ۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۰۱)؛ کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و رضایت پروردگار به فرستادن من برای شما، به وسیله ولایت علی بن ابیطالب ۷ بوده است که همین کلام نبوی خود تأکید بر این است که آیه ناظر به معرفی امامت و ولایت امیرالمؤمنین ۷ در آن واقعه مهم تاریخی است (طباطبایی، ۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۷۵-۱۶۸).

د) نازل شدن آیات ابتدایی سوره معارج

بعد از واقعه غدیر، «حارث بن نعمان فهری» نزد پیامبر ۹ آمد و با حالت اعتراض به ایشان گفت:

ما را به توحید، پذیرش رسالت، بجای آوردن نماز، روزه، حج، پرداخت زکات و انجام جهاد امر کردی، ما هم قبول کردیم، اما به این مقدار راضی نشدی تا این که این جوان را منصوب کردی و او را ولی ما قرار دادی! آیا این اعلام ولایت از ناحیه خودت بود یا از سوی خدا؟
حضرت به او فرمودند این انتخاب، از ناحیه خداوند است. در این هنگام او با حالت انکار از خداوند درخواست کرد که اگر این حکم از جانب اوست، سنگی از آسمان بر سرش فرود آید. در این هنگام سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و در دم جان باخت. در این هنگام آیات ابتدایی سوره معارج نازل شد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۵۳۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۹، ص ۲۷۸؛ ثعلبی، ۴۲۲ق، ج ۱۰، ص ۳۵).

«حارث بن نعمان» از حدیث غدیر، چیزی جز اعلام خلافت و صاحب اختیاری حضرت علی ۷ بعد از رحلت پیامبر ۹، آن هم از طرف خداوند نفهمیده است و اگر منظور از این خطبه، دعوت مردم به دوستی حضرت علی ۷ می بود، معنا نداشت که آن شخص از این امر ناراحت و دچار چنین مجازاتی شود.

ه) احتجاج و استدلال حضرت امیرالمؤمنین ۷ و اهل بیت : به این حدیث

۱. حضرت علی ۷ پس از ارتحال پیامبر اکرم ۹ در محاجه ای که به عنوان

مخالفت با بیعت با «ابوبکر» در مسجد مدینه داشتند، به این حدیث استناد کردند. امام باقر 7 فرمود:

حضرت علی 7 هفت روز پس از رحلت پیامبر اکرم 9 پس از جمع‌آوری قرآن، میان مردم رفتند و خطبه خواندند و پس از مدح خدا و رسول خدا 9 و بیان طریق نجات، به مقام و منزلت خود و جانشینی خود با استناد به واقعه غدیر تأکید فرمودند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۱۸).

۲. محاجه حضرت علی 7 با ابوبکر پس از تمام شدن بیعت که امام صادق 7 آن را از امام زین‌العابدین 7 نقل می‌کند (صدوق، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۵۴۸؛ طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۱۵).

۳. حضرت علی 7 در شورای شش نفره، در بیانی که به حدیث «انشاد» معروف است، به حدیث غدیر و احق‌بودن خود استناد کردند (صدوق، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۵۵۴؛ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۵۴۶؛ طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۳۴).

۴. در دوران خلافت عثمان، جلسه‌ای در پی اعتراض مردم به حکومت عثمان در مسجدالنبی برپا شده بود، حضرت علی 7 در ضمن سخنانی جانشینی خود را با استناد به سخنان پیامبر اکرم 9 اثبات کردند (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۴۵؛ صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۷۴؛ سلیم بن قیس، ۱۴۰۵، ص ۶۳۶).

۵. حضرت علی 7 در احتجاج خود با «طلحه» در هنگام جنگ که او را به حضور طلبید و از او پرسید:

آیا از پیامبر شنیدی که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ» او گفت: «بلی»، حضرت فرمود: «پس چرا با من می‌جنگی؟» (مسعودی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۶۴). او جوابی نداشت. در این سخن، حضرت علی 7، مشروعیت حکومت خود را به حدیث غدیر منتسب کرده و با آن مشروعیت الهی، دیگر جایی برای خیره‌سری نماند و به همین جهت، طلحه جوابی برای گفتن نداشت.

۶. پس از جنگ «جمل»، در نامه‌ای منظوم به «معاویه»، هنگامی که معاویه به

خون‌خواهی «عثمان» برخاست، «ابودرداء» و «ابوهریره» را به عنوان پیام‌رسان خود نزد حضرت علی 7 فرستاد، حضرت در پاسخ آنان پیش از آن که مسأله خون‌خواهی را پاسخ گوید، مشروعیت خلافت خود را اثبات می‌کند و می‌فرماید:

اگر خداوند مسأله خلافت را به دست مردم داده است و رأی آنان ملاک مشروعیت است، مهاجرین و انصار، پس از سه روز مشورت به همراه مردم با من بیعت کردند و این بیعت از بیعت با خلفای پیشین سنگین‌تر است؛ زیرا در سه بیعت پیشین، مشورتی با مردم صورت نگرفت و اگر خداوند است که باید انتخاب کند و اختیار در دست اوست که ولایت من در قرآن و سنت اثبات شده است و این دلیل برای من قوی‌تر است و حق مرا واجب‌تر می‌کند (نعمانی، ۱۳۹۷ق، ص ۶۹؛ سلیم بن قیس، ۱۴۰۵ق، ص ۷۴۸).

در خطبه‌ای که همان‌جا برای مردم بیان می‌کند، برای خلافت خود به حدیث غدیر احتجاج می‌کند و بر معنای ولایت که همان اولویت است، تأکید می‌کند (همان).

۷. در جریان شهادت گرفتن صحابه نسبت به واقعه غدیر توسط حضرت علی 7، چند نفر از صحابه با انگیزه‌هایی مختلف از شهادت‌دادن پرهیز نمودند. این چند نفر مورد نفرین حضرت قرار گرفتند و هر یک به بلایی دچار شدند. این افراد عبارتند از «زید بن ارقم»، «انس بن مالک»، «براء بن عازب»، «جریر بن عبدالله» (مفید، ۱۴۱۳ق الف)، ج ۱، ص ۳۵۲؛ ابن مغزلی، ۱۴۲۴ق، ص ۷۴).

با توجه به مطالبی که طی سه مرحله پیرامون این حدیث شریف بیان شد، فهمیده می‌شود که اولاً منظور از مولی، اولی به تصرف است و حضرت علی 7 خلیفه و امام بعد از پیامبر 9 می‌باشند؛ همچنانکه سکوت طلحه در جمل، عذاب سخت نعمان بن حارث و شعر سرودن شعرا در وصف حضرت علی 7 و واقعه غدیر، گواه این مطلب می‌باشد. ثانیاً بر اساس آیه تبلیغ، جعل مقام امام از ناحیه خداوند و به دستور ایشان صورت می‌گیرد و جعل امام آن‌قدر اهمیت دارد که اگر پیامبر 9 آن را ابلاغ نکنند، نقصان در دین بوجود آمده و ایشان رسالت خویش را در تمام آموزه‌های دینی؛ اعم از

توحید، نبوت، معاد و... انجام نداده است و با ابلاغ ولایت، رسالت تمام و دین کامل می‌شود. البته بر اساس آیه اکمال هم این مطلب به دست می‌آید؛ زیرا به واسطه تعیین جانشین توسط پیامبر 9، کفار از برچیده شدن دین اسلام مأیوس شدند و با نصب امام، دین کامل و نعمت نیز بر مسلمین تمام شد و خداوند با این معرفی، به دین اسلام راضی شد و با توجه به الفاظ «اکملت، اتممت و رضیت» که در آیه شریفه به کار رفته، خداوند همه افعال را به خود نسبت می‌دهد و این نشان‌دهنده این است که این انتصاب از ناحیه خداوند و به وسیله شخص پیامبر 9 صورت گرفته و مردم هیچ گونه نقشی در بروز و ظهور آن نداشتند.

ثالثاً اگرچه آن حضرت امامت را به رأی گذاشتند؛ یعنی پس از انتصاب، از زن و مرد برای امیرالمؤمنین 7 بیعت گرفتند، ممکن است برای عده‌ای این توهم ایجاد شود که اصل امامت امری مردمی است، نه الهی و آسمانی و دلیل آن هم اصرار رسول خدا 9 بر بیعت مردم است و یا این‌که حداقل مشروعیت این مقام، با مردم و خداوند است، در پاسخ گفته می‌شود آیا آن حضرت ابتدا برای انتصاب امیرالمؤمنین 7 از مردم اجازه گرفتند یا از ناحیه خداوند و بدون هیچ سابقه مردمی این کار را انجام دادند؟ قطعاً جواب منفی است؛ البته پس از آن، از مردم بیعت گرفتند؛ به این معنا که از آنها اطاعت را مطالبه نمودند، نه این‌که مردم به این مقام مشروعیت ببخشند؛ چنانکه برای مقبولیت و محقق شدن این حاکمیت الهی، باید مردم در میدان باشند، اما این بدان معنا نیست که اصل حقانیت حاکمیت از سوی مردم باشد.

نتیجه‌گیری

امامت در مکتب تشیع یکی از اصول دین و وظایف امام در این مکتب، امتداد وظایف پیغمبر 9 است و توجه به منشأ مشروعیت اهل بیت : از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. از منظر علمای امامیه، فلسفه بعثت پیامبران با فلسفه نصب و تعیین امام از طرف خداوند یکی است و مبنای اصلی مشروعیت در حاکمیت اسلامی، دیدگاه خدامحوری می‌باشد. بر این اساس، تنها خداوند حق حاکمیت دارد و تنها کسانی از

حق حاکمیت برخوردار می‌شوند که اعمال حاکمیت آنها همراه با اذن الهی باشد، حتی شخص پیامبر اکرم ۹ هم نقش مستقل در تعیین امام بعد از خودش را نداشته، بلکه به امر خداوند جانشینشان را معین نمودند.

امامیه در اثبات مدعای خود از دلایل عقلی و نقلی فراوانی بهره جسته است که در این نوشتار، به بررسی حدیث غدیر پرداخته و به وسیله آن، استعمال کلمه مولی در اولی به تصرف را ثابت نموده که شعر سرودن شعرا، تبریک‌گفتن‌های اصحاب در آن مجمع و سکوت امثال معاویه و طلحه در مناظره با امیرالمؤمنین 7 همگی دال بر تلقی آن افراد بر امامت و جانشینی آن حضرت می‌باشد. سپس بر اساس شواهدی؛ نظیر محتوای دستوری آیه تبلیغ، مبنی بر ابلاغ پیام الهی که در صورت عدم ابلاغ رسالت بیست و سه سالشان دچار نقصان خواهد شد و با نظر به نزول آیه اکمال دین، بعد از نصب امیرالمؤمنین 7 به مقام امامت و کامل شدن دین و تمام شدن نعمت، همراه با ضمایر متکلم از جانب خداوند و همچنین روایت عذاب حارث بن نعمان که گفته بود، اگر انتصاب امیرالمؤمنین 7 از جانب خداوند است، خداوند عذابی از آسمان بر او نازل نماید، می‌توان دریافت که مشروعیت مقام امام و نصب امیرالمؤمنین 7، از جانب خداوند می‌باشد و پیامبر اکرم 9 هم بر اساس وظیفه‌ای که داشتند، این مسأله را به همگان اعلام نمودند.

یادداشت‌ها

۱. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مانده(۵): ۶۷).
۲. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (همان).

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، دار الكتاب العربی، بیروت: بی تا.
۳. -----، النهایة فی غریب الحدیث، ج ۵، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان،

۱۳۶۷.

٤. ابن جوزى، عبدالرحمن على بن محمد، **زاد المسير فى علم التفسير**، ج ٤، بيروت: دار الكتاب العربى، ١٤٢٢ق.
٥. ابن سعد، محمد، **طبقات الكبرى**، ج ١، بيروت: دار صادر، بى تا.
٦. ابن عساکر، **تاريخ مدينة دمشق**، ج ٤٢، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ق.
٧. ابن فارس، احمد، **معجم مقاييس اللغة**، ج ٣ و ٦، قم: انتشارات دفتر تبليغات حوزه علميه قم، ١٤٠٤ق.
٨. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، **الامامة و السياسة**، بى جا: مؤسسة الحلبي، بى تا.
٩. ابن كثير، اسماعيل بن عمرو، **البدایة و النهایة**، ج ٥، بيروت: دار احیاء التراث العربى، ١٤٠٨ق.
١٠. ابن ماجه، محمد بن يزيد، **سنن**، ج ١، بى جا: دار الفكر، بى تا.
١١. ابن مغازلى، على بن محمد، **مناقب على بن ابى طالب 7**، بيروت: دار الأضواء، ١٤٢٤ق.
١٢. -----، **مناقب على بن ابى طالب 7**، بى جا: انتشارات سبط النبى 9، ١٤٢٤ق.
١٣. ابن منظور، محمد بن مكرم، **لسان العرب**، ج ٨، بيروت: دار صادر، ج ٣، ١٤١٤ق.
١٤. احمد بن حنبل، مسند، ج ٥ و ٤، بيروت: دار صادر، بى تا.
١٥. اسكافى، ابوجعفر، **المعيار و الموازنة**، بيروت: بى نا، ١٤٠٢ق.
١٦. امينى، عبدالحسين، **الغدیر**، ج ١، قم: مركز الغدير، ١٤١٦ق.
١٧. -----، **ترجمه الغدير**، جمعى از نویسندگان، ج ١، تهران: بنياد بعثت، بى تا.
١٨. ايجى، ميرسيد شريف، **عضد الدين، شرح المواصف**، ج ٨، قم: الشريف الرضى، افست قم، ١٣٢٥ق.
١٩. بخارى، محمد بن اسماعيل، **تاريخ كبير**، ج ٤، ديار بكر: المكتبة الاسلامية، بى تا.
٢٠. -----، **صحيح البخارى**، ج ٦، بى جا: دار الفكر، ١٤٠١ق.
٢١. ترمذى، محمد بن عيسى، **سنن**، ج ٥، بيروت: دار الفكر، ج ٢، ١٤٠٣ق.
٢٢. تفتازانى، سعدالدين، **شرح المقاصد**، قم: افست، ١٤٠٩ق.
٢٣. ثعلبى، احمد بن ابراهيم، **الكشف و البيان عن تفسير القرآن**، ج ١٠، بيروت: دار احیاء التراث العربى، ١٤٢٢ق.
٢٤. حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله، **المستدرک على الصحيحين**، تحقيق يوسف عبدالرحمن المرعشلى، ج ٣، بى جا: دار المعرفة، بى تا.

۲۵. حسکائی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل، ج ۲ و ۱، بی جا: مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
۲۶. حق شناس، علی محمد، فرهنگ معاصر انگلیسی به فارسی هزار، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱.
۲۷. حلبی، ابوالصلاح، تقریب المعارف فی الکلام، قم: انتشارات الهادی، ۱۴۰۴ق.
۲۸. حلّی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح و مقدمه و تحقیق و تعلیقات از آیه الله حسن زاده آملی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ج ۴، ۱۴۱۳ق.
۲۹. داراب کلایی، اسماعیل، درآمدی بر فلسفه سیاسی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۳۰. ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۸، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۳۱. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، بیروت: دار الکتاب العربی، ج ۳، ۱۴۰۷ق.
۳۲. سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس، قم: انتشارات هادی، ۱۴۰۵ق.
۳۳. سید مرتضی، الشافی فی الامامة، تحقیق و تعلیق سید عبد الزهراء حسینی، ج ۲ و ۴، تهران: مؤسسة الصادق ۷، ۱۴۱۰ق.
۳۴. -----، الذخیره فی علم الکلام، تحقیق سیداحمد حسینی، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۱ق.
۳۵. -----، رسائل، ج ۴، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
۳۶. سیوطی، جلال الدین، تفسیر الجلالین، بیروت: مؤسسة النور للمطبوعات، ۱۴۱۶ق.
۳۷. -----، الدر المنثور، ج ۲، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۳۸. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، دوم، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ق (ب).
۳۹. -----، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، تهران: انتشارات اسلامی، ج ۲، ۱۳۹۵ق.
۴۰. -----، معانی الاخبار، اول، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ق (الف).
۴۱. طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: مکتبه النشر الاسلامی، ج ۵، ۱۴۱۷ق.
۴۲. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۱، مشهد: نشر المرتضی، ۱۴۰۳ق.
۴۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱۰، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۴۴. طبری، محمد بن جریر، المسترشد، قم: مؤسسة الواصف، ۱۴۱۵ق.
۴۵. -----، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.

۴۶. طریحی، فخرالدین بن محمد، **مجمع البحرين**، ج ۴ و ۵، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ج ۳، ۱۳۷۵.
۴۷. طوسی، محمد بن حسن، **الاقتصاد**، فيما يتعلق بالاعتقاد، بیروت: دار الأضواء، ج ۲، ۱۴۰۶ق.
۴۸. -----، **الامالی**، قم: دارالثقافة للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۱۴ق.
۴۹. عیاشی، محمد بن مسعود، **کتاب التفسیر**، ج ۱، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۵۰. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، **ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين**، تحقیق سیدمهدی رجایی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۵ق.
۵۱. فخر رازی، محمد بن عمر، **تفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)**، ج ۲۹، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ۱۴۲۰ق.
۵۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، **العین**، ج ۱، قم: هجرت، ۱۴۱۰ق.
۵۳. قاضی، عبدالجبار، **المغنی فی ابواب التوحید و العدل**، تحقیق جرج قنوتی، قاهره: الدار المصریة، ۱۹۶۲م.
۵۴. قرطبی، محمد بن احمد، **الجامع لاحکام القرآن**، ج ۱۹، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
۵۵. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، **ینایع المودة**، ج ۲، بی جا: دار الاسوة للطباعة و النشر، ۱۴۱۶ق.
۵۶. کریمی والا، محمدرضا، **مقارنه مشروعیت حاکمیت در حکومت علوی و حکومت های غیر دینی**، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۵۷. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج ۸ و ۹، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۵۸. لاریجانی، محمدجواد، «نقد دینداری و مدرنیسم»، **مجموعه مقالات**، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲.
۵۹. مسعودی، علی بن حسین، **مروج الذهب**، ج ۲، قم: منشورات دارالهجرة، ج ۲، ۱۴۰۴ق.
۶۰. معین، محمد، **فرهنگ فارسی**، ج ۳، تهران: امیرکبیر، ج ۴، ۱۳۶۰.
۶۱. مفید، محمد بن محمد، **الارشاد فی معرفة الحجج الله علی العباد**، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق (الف).
۶۲. -----، **اقسام المولی فی اللسان**، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳ق (ب).
۶۳. نسائی، احمد بن علی، **السنن الکبری**، ج ۵، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.
۶۴. نعمانی، محمد بن ابراهیم، **الغیبة**، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.